

## ربعه و راز هدایت: داستان «دیو!... دیو!» از کیست؟

حسام جنانی

مجموعهٔ *آنیران*<sup>۱</sup> شامل سه متن داستانی به نام‌های «شب بدمستی» از شین پرتو، «دیو!... دیو!» از بزرگ علوی و «سایهٔ مغول» از صادق هدایت است. این مجموعه در سال ۱۳۱۰ منتشر شده است؛ یک سال پس از بازگشت هدایت از اروپا به ایران. *آنیران*، سرشتی نژادپرستانه دارد و داستان‌های آن مطابق با جو باستان‌گرایی افراطی‌ای نوشته شده‌اند که در آن برههٔ تاریخی در برخی محافل ادبی و فرهنگی رواج گسترده‌ای داشت. از میان این سه متن، «سایهٔ مغول»، از آن جایی که به قلم صادق هدایت است، به طور طبیعی از دو دیگر متن مجموعه مشهورتر است.

نگارندهٔ متن حاضر، در کتاب خود، *هدایت نابغه یا هدایت سارق: تأملی دوباره در باب بوپتیقای روایی بوف کور* به تفصیل و با شواهد و استنادات فراوان نشان داده است که صادق هدایت طی اقامت خود در کشور فرانسه و شهر پاریس به شدت جذب آرا و افکار ویندهام لوئیس، مؤسس مکتب ورتسیسم شد و حتی، بدون آن‌که به شکل رسمی عضو این مکتب هنری شده باشد، مشهورترین اثر خود یعنی *بوف کور* را نیز به شیوه‌ای که نگارنده در کتاب فوق «تکه‌برداری» نامیده است، از روی آثار ویندهام لوئیس، به‌خصوص *رمان تار*، تحریر کرد. شاهد و راهنمای ابتدایی نگارنده بر این ادعا تمهید روایی خاصی است که در بسیاری از داستان‌ها و نمایشنامه‌های ویندهام لوئیس و به طور مشخص در *رمان تار* (که

---

۱. هدایت، صادق و دیگران، *آنیران*، تهران: فره‌مند، ۱۳۱۰.

نگارنده بوف کور را نمونه سلخ شده آن می‌داند) دیده می‌شود. این تمهید روایی که از طریق استفاده مکرر از «نقطه-خط» بین جمله‌ها یا در انتهای بندها شکل می‌گیرد، با همان شمایل و با همان کارکردی که در رمان تار و سایر آثار لوئیس دیده می‌شود، به بوف کور و بسیاری از مهم‌ترین نوشته‌های داستانی و حتی غیرداستانی هدایت نیز راه یافته است. علی‌رغم آنکه تقریباً کل ادبیاتی را که هدایت پس از بوف کور نگاشت از وجوه گوناگون می‌توان ادبیات ورتیسیستی دانست، اما هدایت هیچ‌گاه به بهره‌برداری عظیم خود از این مکتب هنری کوچک‌ترین اشاره‌ای نکرد.

نگارنده در «هدایت نابغه یا هدایت سارق...» به این موضوع پرداخته است که از زمان انتشار بوف کور تا به امروز افراد متعددی متوجه حضور «نقطه-خط»های لوئیس در نسخه پلی‌کپی این داستان شده‌اند و حتی برخی از آن‌ها مانند احمد فردید، مرتضی فرزانه و ناهید حبیبی آزاد به تقلید از هدایت در نوشته‌های خود از این تمهید روایی استفاده نیز کرده‌اند.

یکی دیگر از کسانی که متوجه این شگرد روایی خاص در داستان هدایت شده، محمدعلی جمال‌زاده است که در یکی از نامه‌های خود به شکلی غیرمستقیم عدم موافقت خود را با «طرز نگارش» بوف کور این‌طور بیان می‌کند:

از همان بمبئی تمام نسخه‌های «بوف کور» را که به خط خودش «پلی‌کپی» کرده بود برایم به ژنو فرستاد و نوشته بود فعلاً شاید مناسب و مقتضی نباشد که با وجود شدت سانسور به تهران بفرستد. کتاب‌ها مدتی در نزد من بود

(باید بگویم که زیاد با آن طرز نگارش موافق نبودم و به خودش هم نوشته بودم).<sup>۲</sup>

از آن جایی که به جز نقطه-خط‌های لوئیزی، شمایل نگارشی بوف کور مشخصه برجسته دیگری ندارد، بنابراین مقصود جمال‌زاده از «طرز نگارش» این داستان نمی‌تواند به عنصر دیگری مگر همین نقطه-خط‌ها اشاره داشته باشد. به کارگیری این شگرد روایی در تقابل با نشانه‌گذاری معمول زبان فارسی است و کاملاً طبیعی است که فردی چون جمال‌زاده که در داستان‌نویسی تحت تأثیر حکایت‌نویسی سنتی بود، نسبت به آن حساسیت نشان بدهد.

جالب این جاست که در مجموعه *آنیران* نیز این تمهید روایی دیده می‌شود، اما نه در داستان «سایه مغول» که نوشته هدایت است، بلکه در داستان «دیو!... دیو!» که نویسنده آن را بزرگ علوی می‌داند. بنابراین، حضور شگرد روایی فوق‌انتساب این داستان را به بزرگ علوی قدری مسئله‌دار می‌کند. می‌دانیم که علوی طی دوره‌ای کوتاه از زندگی خود جذب باستان‌گرایی افراطی شد و حتی به جز «دیو!... دیو!» داستان باستان‌گرایانه «باد سام» نیز نام او را بر خود دارد، اما در این داستان نمی‌توان همچون «دیو!... دیو!» حضور صادق هدایت و بالطبع ویندهام لوئیس را از طریق نقطه-خط‌ها مشاهده کرد. خوب است نمونه‌های از این نقطه‌ها-خط‌ها را در داستان «دیو!... دیو!» ببینیم:

---

۲. جنتی عطایی، ابوالقاسم، *زندگانی و آثار صادق هدایت*، تهران: انتشارات مجید، ۱۳۵۷، ص ۱۴۰. [تأکید در متن اصلی]

- ایرانی دیگر نیست ، همه گریختند و رفتند . چه بلائی بود که بر ما وارد شد ! يك مشت پست درنده ریبختند ، گرفتند کشتند ، دریدند و بردند . -

(ص ۲۸)

چه‌گونه ممکن است که اهریمن برای همیشه بر اهورا چیره گردد ؟ اهورا جاودانیست . اهریمن مردنیست . اهورا پیروزمند خواهد شد ، ایران ما نیز جاودانی است . این تازیان از همان دیو و ددانی هستند که در نامه های پیشینان ما چندین بار از آنها اسم برده شده . اما در این جنک اهورا پیروزی خواهد یافت ایران از آن ایرانی است . -

(همان مأخذ)

- چه بگویم ؟ ایا دیدن آن برای من بس نیست ، نازم یعنی نکبت ، وحشی‌گری ، خون ریزی ، دزدی ، هیزم و هزار گونه درندگی دیگر . اینست رویه و آئین آنها . -

(ص ۲۹)

- آخر دختر گزروان ، مزبان همدان را چه کردند ؟ مگر ارنواز نامزد تو نبود ؟ آری ، گمان میکنم ، چنین است ، ارنواز نامزد تو بود . -

(ص ۳۰)

نامه‌ای که در آن جمال‌زاده از طرز نگارش بوف کور می‌گوید پس از مرگ صادق هدایت نوشته شده و از سخن جمال‌زاده نیز معلوم می‌شود که بین او هدایت در این مورد به شکل «مکتوب» صحبت‌هایی رد و بدل شده است. اکنون باید از خود پرسیم که جمال‌زاده در خصوص طرز نگارش بوف کور و نقطه-خط‌های غیرمعمول بین جمله‌ها چه سؤالاتی از هدایت پرسیده بود؟ آیا نامه یا نامه‌های رد و بدل‌شده بین هدایت و جمال‌زاده هنوز موجودند؟ و اما مهم‌ترین سؤال این است که: هدایت چه پاسخی به پرسش‌های جمال‌زاده داده بود و آیا گفته‌های مکتوب او هنوز در آرشیوهای شخصی بازماندگان جمال‌زاده محفوظ‌اند؟

اهمیت یافتن پاسخی برای سؤالات فوق از آن‌جا ناشی می‌شود که آن‌ها را می‌توان در خصوص داستان «دیو!...دیو!» نیز پرسید. این داستان به بزرگ‌علوی منسوب شده است. اگر واقعاً چنین باشد و نویسنده این داستان خود علوی باشد و نه هدایت، آن‌گاه باید حضور نقطه-خط‌ها را به حساب مشارکت صادق هدایت در نگارش این داستان گذاشت که در مجموعه‌ای با چند نویسنده که با یکدیگر پیوند دوستی نیز داشتند شاید چندان هم عجیب نباشد. طبیعی است که در نگارش چنین مجموعه‌هایی افراد اثر منفرد خود را در اختیار دیگر نویسندگان مجموعه بگذارند و از آن‌ها نظرخواهی کنند و حتی اجازه ویرایش اثر را نیز به آن‌ها بدهند. نشانه دیگری که معلوم می‌کند هدایت قطعاً در نوشتن «دیو!...دیو!» دستی داشته، نقاشی ابتدای داستان است. همین نقاشی، سه سال بعد، در کنار یک طرح دیگر، در صفحات اولیه شعری از علی مقدم نیز ظاهر می‌شود:

یکی از یاران ادبی این زمان «علی مقدم»، قطعه‌ای به نام «پیش‌کش آوردن اعرابی به بارگاه ایران»... فراهم آورده بود که می‌خواست آن را در «جشن

سده» به عنوان ارمغان پیشکش دوستان... کند. وقتی این موضوع را با صادق در میان گذاشت... نه تنها صادق او را تشویق به نشر کرد، بلکه به او وعده داد که «کاریکاتوری» نیز مناسب داستان بکشد و همان شب... به جای یکی، دو تا شمایل مردی بدوی که نمایانگر «ایده مولانا-مقدم» بود ترسیم کرد و برای چاپ... تسلیم مقدم کرد.<sup>۳</sup>

هدایت در آن شب «دو تا شمایل» ترسیم نکرده بود. چون یکی از این دو شمایل سه سال پیش در مجموعه *آنیران* و در ابتدای داستان «دیو!... دیو!» ظاهر شده بود.



نقاشی صادق هدایت که هم در ابتدای داستان «دیو!... دیو!» و هم در ابتدای شعر علی مقدم قرار گرفته است.

۳. جنتی عطایی، همان مأخذ، ص ۱۰۸. [تأکید در متن اصلی]

در هر حال، اگر جمال‌زاده متوجه نقطه-خط‌های داستان بوف کور شده بود، قاعدتاً برای بزرگ علوی نیز باید این سؤال پیش آمده باشد که هدایت این علامت سجاوندی عجیب و غریب را که نه در آن زمان و نه اکنون نمی‌توان با هیچ متر و مقیاسی با نشانه‌گذاری سنتی فارسی (و حتی انگلیسی و هر زبان دیگری) تطبیق داد برای چه وارد داستان او کرده است. دور از ذهن نیست که بین او و هدایت نیز در این خصوص بحثی در گرفته باشد و باز هم ما را با این سؤال مواجه می‌کند که هدایت چه توضیحی برای بزرگ علوی مهیا کرده بود؟ آیا صداقت به خرج داده بود و حقیقت را در مورد ویندهام لوئیس و مکتب ورتیسیم به او گفته بود، یا با پاسخ‌های گمراه‌کننده علوی را از سر خود باز کرده بود؟ از طرفی، هدایت و علوی عضو «گروه ربعه» بودند که به شهادت گفته‌های خودشان کارهای یکدیگر را در دوره‌می‌هایشان به بحث و فحص می‌گذاشتند. قاعدتاً اگر گفت‌وگویی بین هدایت و علوی درباره نقطه-خط‌ها در گرفته باشد، دو دیگر عضو گروه نیز در جریان مسئله قرار می‌گرفتند و این مسئله دوباره ما را به این پرسش می‌رساند که هدایت در این بحث‌ها به اعضای گروه در خصوص علایم مدنظر چه می‌گفت؟ *آنیران* پنج سال قبل از بوف کور منتشر شد (که در کنار *سفرنامه اصفهان نصف جهان* و مجموعه داستان *سه‌قطره خون* شاهدی دیگر است بر حضور ورتیسیم در ادبیات ایران حتی پیش از انتشار بوف کور)، بنابراین، پس از انتشار مشهورترین اثر هدایت، اعضای ربعه باز هم با این نقطه-خط‌ها روبه‌رو شده‌اند و چه بسا باز هم در مورد آن‌ها از هدایت استفسار کرده باشند. این که هیچ یک از این افراد در گفته‌های خود در خصوص هدایت، چه پیش و چه پس از مرگ او، کوچک‌ترین سخنی از ورتیسیم به میان نیاورده‌اند،

تنها یک دلیل می‌تواند داشته باشد: هدایت تمام سؤالاتشان را بی‌جواب گذاشته بود یا به نحوی با دادن پاسخ‌های گمراه‌کننده آن‌ها را از سر خود باز کرده بود. در کنار این پیش‌فرض و اگر نخواهیم آن را بپذیریم، یک شق دیگر هم باقی می‌ماند و آن هم این است که همه این افراد پاسخ صادقانه را از هدایت گرفته‌اند، اما به همراه خود او، در خصوص بهره‌برداری‌های عظیم او از مکتب ورتیسیسم سکوت کرده‌اند که البته بسیار بعید است که چنین اتفاقی افتاده باشد.

اما مسئله دیگری نیز در میان است. هدایت در عصر اینترنت و آمازون نمی‌زیست و چنان‌که از نامه‌های منتشرشده‌اش نیز برمی‌آید بسیاری از منابع مطالعاتی زبان اصلی را از طریق دوستان و آشنایان خود که در اروپا ساکن می‌شدند یا می‌زیستند، تهیه می‌کرد. او در بسیاری از نامه‌هایش به شهیدنورایی، یا به ارسال کتاب‌های درخواستی شهیدنورایی اشاره کرده یا از او خواسته که کتاب‌های مورد نیازش را تهیه و از طریق پست هوایی برایش ارسال کند. تاکنون در نامه‌های منتشرشده از صادق هدایت نامی از ویندهام لوئیس به چشم نمی‌خورد (یک نام خانوادگی لوئیس در نامه‌های هدایت به شهیدنورایی (نامه شماره ۵۱) دیده می‌شود که نه به ویندهام لوئیس، بلکه به سینکلر لوئیس اشاره می‌کند) که شاید در نگاه اول عجیب به نظر برسد، اما، سوای این که اسناد مربوط به هدایت تاکنون به صورت گزینشی منتشر شده‌اند، نباید فراموش کنیم که هنوز هم تعداد نسبتاً زیادی از نامه‌ها و نوشته‌های خصوصی هدایت و همچنین تقریباً همه نامه‌هایی که دیگران به او نوشته‌اند، منتشر نشده‌اند و در آرشیوهای شخصی، به ویژه آرشیو برادرزاده او جهانگیر هدایت، و دور از دسترس پژوهشگران قرار دارند. بنا به تصریح محمد بهارلو در کتاب *نامه‌های صادق هدایت*:



کم نیستند تعداد نامه‌های هدایت که بنا به مصلحت‌های گوناگون و گاه به انگیزه‌های بسیار «خصوصی» و گاه نیز به جهت ملاحظه‌های «عمومی»، منتشر نشده‌اند یا به طور ناقص منتشر شده‌اند... نگارنده از این بابت که کامل‌ترین مجموعه نامه‌های هدایت را فراهم آورده است تا حدودی احساس رضایت می‌کند و اظهار رضایت کامل را گمان می‌کنم باید برای وقتی گذاشت که نامه‌های هدایت به طور کامل و بدون هرگونه ساقط‌شدگی منتشر شوند. برای روشن‌تر شدن متن نامه‌های هدایت ضروری است نامه‌های دیگران به هدایت نیز با ملحقات مناسب جمع‌آوری و منتشر گردد. این نامه‌ها و ملحقات آن‌ها می‌تواند در شناخت وسیع‌تر خوانندگان از هدایت و آثارش مؤثر باشد. مثلاً نظر مجتبی مینوی درباره بوف کور، که هدایت در نامه خودش به مینوی به آن اشاره می‌کند، یا اظهار نظر جمال‌زاده در یکی از نوشته‌هایش درباره هدایت احتمال می‌دهد که احتمال رونوشت این نامه در میان اوراقش باقی مانده باشد توضیح مسئله و موضوع نامه‌ها را روشن‌تر می‌سازد. قطعاً هنوز مطالب فراوانی وجود دارند که باید درباره نامه‌های هدایت و آثار و اندیشه‌های او، به طور کلی، منتشر شوند.<sup>۴</sup>

در زمان چاپ کتاب *نامه‌های صادق هدایت* هنوز مجموعه کامل نامه‌های صادق هدایت به حسن شهیدنورایی منتشر نشده بود، اما تا به امروز نه متن نامه مینوی به هدایت و نه متن هشتاد دو نامه شهیدنورایی به هدایت منتشر نشده است. بنابراین،

---

۴. بهارلو، محمد، *نامه‌های صادق هدایت*، تهران: نشر اوجا، چاپ اول، ۱۳۷۴، صص ۱۲-۱۳.

[تأکید در متن اصلی]

ما هنوز هم به طور آشکار نمی‌دانیم شهیدنورایی در نامه‌های خود به هدایت چه گفته بود یا نظر مینوی (که یکی از اعضای اولیه گروه ربعه بود) در مورد بوف کور چه بوده یا او دقیقاً چه سؤالاتی از هدایت در مورد بوف کور پرسیده بود و آیا هدایت به تمام سؤالات او پاسخ داده بود یا گزینشی عمل کرده و از پاسخ دادن به برخی از آن‌ها طفره رفته بود.

هدایت پیش از انتشار بوف کور از نقطه-خط‌های لوئیزی در آثار خود، مانند سفرنامه *اصفهان نصف جهان* و مجموعه داستان *سه قطره خون* و آن‌طور که در این نوشته معلوم شد، در آثار دیگران نیز استفاده کرده بود. بنابراین، مخاطبان او، یا حداقل مخاطبان نزدیک او، با این نشانه‌گذاری‌ها آشنا بوده‌اند و مطمئناً به دفعات، چه به صورت شفاهی یا کتبی، از او درباره این علایم توضیح خواسته‌اند. بسیار بعید است که همه این مکتوبات از میان رفته باشند و نیک می‌دانیم که بسیاری از آن‌ها هنوز موجودند.

در یکی از نامه‌های هدایت به تقی رضوی اشاره جالبی دیده می‌شود که نگارنده تا حد زیادی معتقد است می‌تواند به یکی از دیدارهای هدایت با ویندهام لوئیس در فرانسه مربوط باشد. نامه مدنظر بی‌تاریخ است، اما چنان‌که از فحوای آن برمی‌آید - و بهارلو نیز تصریح دارد - در زمان تحصیل هدایت در فرانسه نوشته شده است:

تعطیل مدرسه ما از بعد از ظهر پنج‌شنبه آینده شروع می‌شود و مدت ده روز تعطیل داریم. البته در مدت تعطیل دو سه روز به گردش خواهیم رفت. برای بعد از ظهر روز پنج‌شنبه آینده ممکن است یکدیگر را ملاقات کنیم. اما یک چیز را در نظر ندارید و آن این است که همیشه یک ساعت قبل از شام

یا نهار باید به طرف منزل حرکت کنم. از این جهت نباید وقت تنگ را معین کنید. نوشته بودی عقیده آن شخص راجع به من چه بود و بعد از این که رفتم چه گفت. اعجوبه غریبی است، چه عقاید مضحکی دارد. باری مفصلاً برای من بنویس و دیگر هم از این قول‌هایی که در تهران می‌دادی نده. قربانت... هر وقت هم نشانی از روی مترو می‌دهی فقط خطر سیر مثلاً Lilas و اسم ایستگاه را بنویس، خودم بهتر پیدا می‌کنم...<sup>۵</sup>

فرد مذکور که هویت او در این نامه مشخص نیست، نمی‌توانسته فردی معمولی باشد و مشخصاً گمنام هم نبوده و برای خود شهرتی داشته است، چون هدایت شدیداً مصر است که نظر او را، آن هم «مفصلاً»، در مورد خودش بداند. توصیفی که هدایت از فرد مذکور به دست می‌دهد نیز تا حدی با ویندهام لوئیس می‌خواند. اگرچه لوئیس نتوانست هنر ورتیسیستی خود را به هم‌عصران خود بقبولاند، اما این به معنای گمنام بودن او نیست. او بین سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۸ حتی از نویسندگانی مانند ارنست همینگوی نیز مشهورتر و در مجامع هنری آن روز اروپا، به‌خصوص محافل هنری انگلستان و فرانسه، کاملاً شناخته شده بود. ضمن این که لوئیس در نسبت با زمانه خود حقیقتاً عقاید عجیبی داشت (صفت «اعجوبه» نیز از این منظر به قامت او می‌نشیند) و شیوه هنری او را که عمدتاً از «منطق متناقض‌ها»<sup>۶</sup>

۵. همان مأخذ، صص ۱۵۶-۱۵۷.

۶. در کتاب «هدایت نابغه یا هدایت سارق...» در مورد این منطق توضیحات مفصلی ارائه شده است.

برگرفته شده بود در بسیاری موارد می توان مضحک نیز دانست که به هیچ وجه با عقل سلیم جور در نمی آمد.

نکته دیگری نیز از نامه فوق فهمیده می شود که با استفاده از آن تاریخ تقریبی نوشته شدن نامه را هم می توان تا حدی مشخص کرد. درخواست پایانی هدایت از رضوی در خصوص آدرس نویسی، که در حاشیه بالای نامه اضافه شده، معلوم می کند که این نامه در اوایل حضور هدایت در پاریس نوشته شده است و از همین رو، رضوی نگران گم شدن هدایت است که برای او آدرس های مفصلی می نویسد. بنابراین، دیدار با فرد بدون هویتی که در این نامه از او سخن به میان آمده، باید جایی بین اسفند ۱۳۰۵ (که هدایت به پاریس منتقل شد) تا ماه های ابتدایی سال ۱۳۰۶ رخ داده باشد. همچنین، از گفته های هدایت کاملاً مشخص است که تا آن زمان این شخص را نمی شناخته (و همین مسئله احتمال ایرانی بودن فرد ناشناس را کم رنگ می کند) و حین دیدار و گفت و گوی با او با افکار و عقایدش آشنا شده است.

در هر حال، ما تا به نامه تقی رضوی که در پاسخ هدایت نوشته است، دسترسی نداشته باشیم، با قطعیت نمی توانیم در مورد این شخص اظهار نظر کنیم. این نامه، اگر به هر دلیل مفقود نشده یا از بین نرفته باشد، هنوز در جایی موجود است و اگر یافته شود، ارزش تحقیقی بالایی خواهد داشت.

نظر به موارد فوق، انتشار اسناد باقی مانده مدنظر بهارلو و نگارنده، خصوصاً با توجه به تأثیر عظیمی که ورتیسیم بر ادبیات داستانی معاصر ایران نهاده است (هرچند که به خاطر پنهان کاری های هدایت این تأثیر، علی رغم گستردگی آن، تا پیش از انتشار پژوهش نگارنده مخفی مانده بود)، اهمیت بسیار زیادی دارد و

چه بسا حتی بعد از ۸۹ سال بر ما معلوم کند که «دیو!... دیو!» را هدایت نوشته است یا بزرگ علوی. امید که در آینده بازماندگان هدایت و بازماندگان دوستان و آشنایان او این اسناد را به صاحبان حقیقی آنها، یعنی پژوهشگران، بسپارند.

حسام جنانی

۱۲ شهریور ۹۹